# مقدمه

مباحثی که ما در موضوع چهارم از موضوعات فلسفه فقه به آن پرداختیم امکان دسترسی به معنای ثابت در جمله‌ها و کلمات بود که در اینجا هرمنوتیک نسبیت‌گرا با آن طیف گسترده‌ای که داشت منکر وجود معناهای ثابت و امکان دسترسی به آن بود و در نکته مقابل هرمنوتیک عینیت‌گرا یا هرمنوتیک اجتهادی اثبات می‌کرد این را وجود معنای ثابت و هسته ثابت معنایی و امکان دسترسی به آن را فی‌الجمله می‌پذیرفت در این مبحث ما در دو مقام بحث کردیم یک مقام بررسی نظریه هرمنوتیک نسبیت‌گرا و ادله آن و نقد و بررسی از این طیف بود که در یک بخش و مقام بود که بحث کردیم در مقام دوم گفتیم که در مقابل آن نظریه، نظریه هرمنوتیک عینیت‌گرا و اجتماعی را تقریر بکنیم و عناصر و مقومات این نظریه و بعضی از فروع این نظریه را تقریر بکنیم که در این مقام دوم ما به نکات خیلی مهم و کلیدی و اصولی که در این نظریه هست قبلاً اشاره کردیم.

از جمله مباحثی که در جلسه قبل به صورت مفصل و مبسوط مطرح شد در ادامه آن نکات که فکر می‌کنم هشت نه تا نکته شد نکته‌ای که وجود دارد این است که در بررسی هرمنوتیک نسبیت‌گرا که ادله‌اش را ذکر کردیم تبیین کردیم و بیست‌وچند تا اشکال هم مطرح کردیم.

# مقام دوم: تبیین نظریه هرمنوتیک اجتهادی و عینیت‌گرا

مقام دوم تبیین نظریه هرمنوتیک اجتهادی و عینیت‌گرا بود که پیروان این در غرب قبل از هایدگر و اینها شلایر ماخر و برخی از متفکران مسیحی بودند و در دنیای اسلام هم این نظریه بوده حتی در عصر جدید هم متفکران قائل به این بودند.

## نکته نهم: تحول و تکامل فهم

در تبیین این نظریه به ده دوازده‌تا جمله می‌خواهیم اشاره بکنیم که فکر می‌کنم هفت هشت تای آن را گفتیم و این نهمین نکته است.

نکته‌ای که در ادامه نکات تبیینی و توضیحی ثابت پیرامون اجتهاد و نظریه اجتهاد عرض کردیم در باب تحول و تکامل فهم است.

بنا بر نظریه گادامر و پیروان هرمنوتیک نسبیت‌گرا به‌خصوص با آن قرائت گادامری و امثال آن چندان نمی‌شود به تکامل قائل بود بلکه تطور و تحول و تعدد قرائت‌ها مورد قبول است این بنا بر آن نظریه است ببینید راجع به تحول و تکامل فهم یک مقایسه‌ای اگر بکنیم نسبیت‌گرایان با عینیت‌گرایان در تخصیص تفاوتشان این است که نسبیت‌گرایان تطور و تنوع و تکثر فهم و قرائت را می‌پذیرند تطور و تنوع و تکثر فهم و قرائت‌ها را می‌پذیرند یک فهم هر روزی و هر باری می‌تواند وارد فهم جدید قرار بگیرد و این فهم اقتضای افق معنایی خواننده و متن است کار به قصد مؤلف ندارد هر بار هم یک چیز جدیدی به ذهن می‌آید و این قرائت‌ها همه در عرض هم هستند و جای این نیست که بگوییم این نسبت به آن متکامل‌تر است پیشرفته‌تر است یا درست‌تر است.

## نتیجه

پس بنا بر نظریه نسبیت‌گرایی تطور و تکثر مورد قبول است اما تکامل و تفاوت درجات این فهم‌ها مورد قبول نیست این نتیجه بحث‌هایی بود که راجع به گادامر داشتیم بنابراین تنوع و تکثر آری اما تکامل و تفاوت مراتب از لحاظ صحت و دستیابی به معنای اصلی نه این بنا بر آن نظریه.

اما بنا بر نظریه عینیت‌گرا که می‌گویند هسته ثابتی وجود دارد و ما هم برای رسیدن به آن تلاش می‌کنیم و فی‌الجمله هم امکان‌پذیر است تنوع و تکثر پذیرفته می‌شود این یک پدیده تنوع و تکثر بالاخره در جاهایی که نص نیست این تنوع و تکثر است اما این تنوع و تکثر فی‌الجمله است نه در همه جا.

### قسم اول

این یک تفاوت است که در آنجا تنوع و تکثر مطلق است در همه کلمات و همه الفاظ و همه متون تنوع و تکثر است اما در نظریه عینیت‌گرایی این تنوع و تکثر مطلق نیست فی‌الجمله است برای اینکه ما در مواردی نص داریم و نصوص قاطع بی‌بروبرگرد داریم آنجا دیگر تنوع و تکثری نیست اما فی‌الجمله تنوع و تکثر در نظریه اجتهاد پذیرفته می‌شود پس پذیرفته می‌شود اما فی‌الجمله این یک نکته است.

### قسم دوم

نکته دوم این است که در میان فهم‌های متعدد یک فهم صحیح است که مطابق با اراده مؤلف است و سایر فهم‌ها پرداختیم که لازمه آن مطلب سابق است و برای دسترسی به معنای اصلی و ثابت روش وجود دارد و در مواردی هم این دسترسی و کشف و اجتهاد تدریجی است یعنی به ترتیب در طول چند قرن هی می‌آید بحث می‌شود نظر داده می‌شود یک گوشه‌اش معلوم می‌شود بعد گوشه دیگر و ناگهان در یک برهه‌ای کاملاً خودش را بر ما آشکار می‌کند.

### قسم سوم

نکته مهمی که در اینجا وجود دارد این است که تکامل در فهم هم یعنی حرکت تدریجی و پیش رو در فهم معنا ممکن هست یعنی ما در فهم معنای یک متن ممکن است که به‌تدریج تکامل پیدا بکنیم و چیزهایی فهمیده بشود اما این تکاملی که در اینجا گفته می‌شود تکامل در فهم معنا دو نوع است یک نوع تکامل این است که به ما با گذر دو قرن سه قرن و کارهای تحقیقی که مفسران مختلف انجام می‌دهند هرکدام می‌آیند از یک زاویه‌ای مطالبی را به دست می‌آورند که نهایتاً اینها در کنار هم که قرار می‌گیرد معنا معلوم می‌شود.

این همان بندی است که در بحث قبلی گفتیم که دسترسی به معنای تدریجی است اما یک نوع تکاملی داریم که تکامل بعد از فهم معنای هسته اصلی معنا است یعنی یک معنای اولیه درست را فهمیدیم اما این لفظ یا این عبارت در ابعاد دیگری تحول و تکامل پیدا می‌کند این تکامل این طور است که ما از خطا به صواب در تفسیر حرکت می‌کنیم که در بند چهار نوشتم که الان نمی‌دانیم با پیشرفت علم و تلاش‌های مجدانه به معنای اصلی می‌رسیم این تکامل در اصل فهم معنا است ولی تکامل در حرکت از خطا و صواب است در فهم معنا اما نوع دیگر تکامل تکامل اشتدادی است از صواب به ابعاد دیگر از معنای درست به معانی جدیدی که در او افزوده می‌شود یعنی تراکم و عمق معنا نه اینکه معنا خطا بود داریم می‌رویم درست بکنیم صوابش را بفهمیم نه از هسته معنای اولیه‌ای که بسیط بود بسط پیدا می‌کنیم انتقال پیدا می‌کنیم به عرصه‌های جدید که این عرصه‌های جدید در حقیقت نفی قبلی نمی‌کند بلکه بر معنای قبلی چیزهای جدیدی را می‌افزاید آنجا نفی می‌کند از خطا به صواب که می‌رویم نمی‌فهمیدیم «**مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشاج**‏»[[1]](#footnote-1) یعنی چه؟ ولی علم پیشرفت پیدا کرد الان فهمیدیم یا قل هو الله احد را به این شکل نمی‌بینیم یا الله اکبر من أن یوصف را نمی‌فهمیدیم با مثلاً فلان نظریه فلسفی و پیشرفت ذهنی بشر این فهمیده شد بعد می‌فهمیدیم که آن خطا بود آن تصویری که ما داشتیم الان صواب است اما خیلی وقت‌ها است که نه آن معنای اصلی سر جای خودش محفوظ است کشفیات جدید افزوده شدن بر بار معنایی من بوده و کشف یک حیطه‌ها و ساعت‌ها و قلمروهای جدید است که خیلی از آن مغالطه‌هایی که در همین نظریه نسبیت‌گرایی است خیلی‌ها برمی‌گردد به همین‌جا یعنی می‌بیند که این عبارت در یک زمانی این از آن فهمیده می‌شد الان می‌بینیم خیلی چیزهای جدیدی از آن فهمیده می‌شود ولی دقت که بکنیم این چیزهای جدید نیامده آن چیزهای قبلی را نفی بکند بلکه آن سر جایش محفوظ است یک چیزهایی هم به آن افزوده می‌شود تحول معنایی در خود تفسیر تفاسیر قرآن مراجعه بکنید هر دو نوعش را هم می‌بینید یک جاهایی می‌بینید یک جاهایی می‌بینید که مثلاً فخر رازی چی گفته علامه طباطبایی با بحثی که کرده نشان می‌دهد که آن نیست این است ولی در بسیاری از موارد داریم که نه همان حرف‌های اولیه که «**إِنَّ الْإِنْسانَ لَيَطْغى**‏»[[2]](#footnote-2) تفسیر می‌کردیم اینها را همه قبول دارند ولی این آمده خیلی حرف‌های جدید و تازه‌تری فهمیده که آنها نفهمیده‌اند آن بسط معنا توسعه و تعمیق مراد و مدلول است نه اینکه کشف خطا در قبلی باشد بلکه گسترش حوزه معنا و مدالیل جدید است این دو نوع تکامل را باید به آن توجه داشت

یک وقتی است تکامل فهم و تفسیر متن از نوع حرکت از خطا به صواب است و نفی سابقه و اثبات معنای جدید است که در شماره چهار مقصودمان این است.

### قسم چهارم

یک نوع دیگر که در شماره پنج اینجا نوشتیم تکامل به معنای بسط معنا و عمق و گسترش معنا با حفظ آن معنای اولیه‌ای که آن‌وقت مقصود بوده منتهی می‌گوییم یک چیزهای جدیدی هم افزوده می‌شود این نوع تکامل معنایی که نافی سابق نباشد بلکه در ادامه آن بر همان خشت بنا می‌شود و دیدهای دیگری افزوده می‌شود این تکامل خودش به چند نوع امکان‌پذیر است خیلی وقت‌ها افراد می‌بینند که این خیلی با آن قبلی فرق پیدا کرده ولی دقیق که بشویم فرقش این نیست که بگوییم آن درست نیست و این درست است بلکه می‌گوییم چیزهای جدیدی داریم اضافه می‌کنیم این مغالطه را باید خیلی خوب به آن توجه داشت که نفی سابق نیست بلکه معانی جدید است در خیلی از آیات قرآن و اینها همین‌طور است ببینید احد که می‌گوید آن معنای اجمالی مشترکی روی واحد و یگانه وجود دارد منتهی این واحد و یگانه آن‌وقت تصویر اجمالی ارتکازی بود حالا می‌شود تفصیلی یا آن را تا یک حدی می‌فهمیدید حالا عمیق‌تر می‌شود که حالا این تحول از نوع دوم را من به چند قسمش اشاره بکنم.

### قسم پنجم

قسم پنجم چند نوع در آن وجود دارد که من به آن اشاره بکنم:

#### نوع اول

یکی حرکت از ارتکاز و اجمال به تفسیر و بیان است ما از این متن آن زمان یک چیزی فهمیدیم که الان هم آن فهم است منتهی این در آن زمان یک تصویر اجمالی از قصه را ارائه می‌داد پیشرفت فهم آن اجمال را به تفصیل مبدل کرد آن مجمل را مبین کرد آن‌وقت هم ما از احد یک تصویر اجمالی به ذهنمان می‌آمد و این تفصیل بعدی در حقیقت توضیح آن چیزی بوده که در قبل بوده نه اینکه آن یک قرائت بوده این یک قرائت دیگر باشد آن یک فهم بوده این یک فهم دیگر باشد این فهم‌ها طولی است ما تو محاورات خودمان هم خیلی وقت‌ها این‌جور می‌شود در گفتگوی با کسی یک سایه مبهمی از یک معنا به ذهنمان می‌آید که بعد آن را دقیق‌تر از آن سؤال می‌کنیم و می‌فهمیم این فهم جدیدمان می‌فهمیم که نافی آن قبلی نیست بلکه آن چیز مبهم در سایه آمده در آفتاب چی شده عین اینکه ما از دور یک انسانی می‌بینیم که می‌آید این شناخت اولیه ما بعد نزدیک که می‌شود که آقای سعیدی است آن دریافتی که من آن‌وقت داشتم که فردی روحانی یک فهم بود اینی که الان دیدم ایشان است یک فهم دیگر است ولی این فهم با آن فهم ناقض هم نیستند که بگوییم آن یک فهم بود این یک فهم دیگر این فهم‌ها قسیم و ناقض هم نیستند بلکه این در طول آن است آن‌وقت این اجمال الان وضوح پیدا کرد این یک نوع حرکت تکاملی است از اجمال به‌وضوح و از ارتکاز به تفصیل این یک نوع تکامل معنایی است.

#### نوع دوم

یک نوع دیگر از تکامل، تکامل در کشف از مدلولات جدید است تکامل به این معنا که کشف ملازمات و التزامات جدید و ایده‌های نو باز در اینجا ما نیامدیم معناهای جدید را نفی بکنیم بلکه از طریق اجتهاد و ملازمات و بررسی‌های دقیق‌تر به معانی جدیدی پی بردیم یک دنیایی از تفاسیر وجود دارد در خود قرآن و خیلی از تفاسیر جدیدی که در نکات بعدی آمده نمی‌آید بگوید که الحمد لله رب العالمین مثلاً آن معنایی که سابق می‌گفتید حالا این‌جوری نیست ولی با نظریه حکمت متعالیه فهم وجودی نمی‌دانم امثال اینها یک نوعی از معانی جدید را در اینها کشف می‌کند بدون اینکه آن معنای قبلی را نفی بکند یا مثلاً آقای جوادی دیدید که در تفسیرشان خود المیزان هم همین‌طور است خیلی از وقت‌ها با ضم آیات به همدیگر معانی جدیدی کشف می‌کند این آیه این‌جوری گفته آن آیه اونجوری گفته صغری و کبری می‌کند و می‌گوید این هم می‌توانیم استفاده بکنیم که این فهم جدید به معنای این نیست که آن فهمی که من از این داشتم و از آن داشتم نفی می‌کند بلکه این با آن یک مطلب جدیدی را بیان می‌کند یا در خود عبارت ما دقیق که می‌شویم می‌بینیم که این یک دلالت التزامی بین به معنای اعم دارد این یک دلالت التزامی غیر بین دارد که آن هم در یک زمانی مکشوف نبود و در این زمان مکشوف شد و لذا یک نوع تکامل هم باز از نوع افزودن مفاهیم و مدالیل جدید نه نفی قبلی و اثبات یک قرائت دیگر بلکه آن قبلی سر جایش محفوظ اما با استدلالات کشف ملازمات به کار بردن روش‌های جدید ما معانی جدیدی را از این کشف می‌کنیم و از قبیل بطون هم در اینجا قرار می‌گیرد خیلی وقت‌ها وقتی که امام می‌فرماید که مثلاً مقصود از این آیه این است یک بطنی را در آنجا بیان می‌کند «**فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسانُ إِلى‏ طَعامِه**‏»[[3]](#footnote-3) می‌گوید مقصود طعام علم است فلینظر الی علمه عمن یأخذوا این نیامده بگوید که آن معنای اولیه که نگاه بر طعام است بلکه می‌گوید در طول آن یک چیز دیگری هم هست باز این هم می‌شود معانی جدیدی که در طول آن قرار دارد نه در عرض آنها نفی نمی‌کند بلکه بر آن می‌افزاید.

با روش‌های گوناگونی که وجود دارد یک نوع روش‌های علمی و متعارف است که با همین انضمام مقدمات کشف ملازمات معنای جدید به دست می‌آورد یا نه با بطونی که روشش هم دست ما نیست معصوم بگوید قاعده جعلی و تطبیق هم که در تفسیر و اینها هست به نحوی آن هم از این است درواقع می‌آید به مصادیق جدیدی تسریع می‌دهد اینها چیزهای جدید است تازه این چیزهای جدید هم عین آن هسته اولی است اینها همه ما داریم به مقصود اولیه پی می‌بریم معنای متن یعنی الحاقات او افق معنایی من اینجا معنا است که ثابتی آنجا نیست که بگوییم معنای او اصلاً همان اشعارات و موج‌هایی که از او می‌آید با موج ذهن من این دو تا موج یک چیزی را تولید می‌کند ولی ما می‌گوییم نه آن اصلاً حرف دارد برای خودش حرف‌هایش هم ثابت است منتهی ما ممکن است گاهی خطا بکنیم و خیلی وقت‌ها خطا نمی‌کنیم دنیایی از معنا در این نهفته است ما در گام اول یک گام برداشتیم یک چیزی افزون بر این بر این افزوده شد نه اینکه از آن بکاهیم و کنار بگذاریم همین‌جوری پیش می‌رویم و یک چیزهای جدیدی به دست می‌آوریم منتهی باید این تکامل معنایی و گذر به اعماق معنا که مقصود مؤلف است این در همه جا این‌جور نیست که معتبر باشد و مقصود مؤلف باشد این همان‌طور که قبلاً گفتیم تابع درجه احاطه مؤلف و گوینده است بر همه ملازمات و منضمات یک بحث اگر مثل خدا و حکیم و عالم و آگاه اینجا باشد این بی‌پایان می‌شود در عمق لفظ او معنا به دست آورد چرا برای اینکه در احاطه‌ای که او داشته می‌توانسته همه اینها را در نظر بگیرد ولی اینجا در حد همان فهم عرفی آدم می‌رود جلو که تو محاوره گفته می‌شود به‌هرحال وقتی که آدم عامی در چند قرن قبل یک چیزی گفته و در کتابی از آن نقل شده با اینکه بوعلی سینا بگوید این فرق می‌کند ما آنجا ارزش ندارد که برویم تو اعماقش آنها البته خیالاتی بود که ما داریم می‌بافیم که او اصلاً این ظرفیت را نداشته که این را بفهمد و اراده بکند ولی ما البته می‌دانیم که تو لفظ زنجیره‌های معانی پیوسته درست بکنیم ولی اینکه مقصود اوست نه این را نمی‌توانیم بگوییم چرا آنجایی که مثل فیلسوفی حرف می‌زند کسی که در مقام بیان از این جهات است و امکان قصدش نسبت به این حلقات پیوسته وجود دارد طبعاً ماهی می‌توانیم تو عمق فرو برویم و معانی جدیدی کشف می‌کنیم بله این در مقام بیان است آن حکیمی که می‌گویند مولای حکیم و در مقام بیان است اینکه عالم و عارف به همه زوایا و حقایق امر است آنها همه در ارزش کشف اینها اثر دارد چون برای ما ارزش اینها مقصود نیست می‌خواهیم مقصود او را بفهمیم خوب او باید اصلاً این جایگاه را داشته باشد این توانمندی را داشته باشد و درصدد اینها هم باشد و لذا بعدها بحث می‌کنیم.

### سیر در عمق معنا با حفظ معنای اولیه

یکی اینکه در مقام امکان گسترش معنایی در لفظ و مبنای مخاطب احراز بشود یکی اینکه درصدد این گسترش معنایی و پیشرفت اجتهادی ما هم باشد ولی وقتی می‌گوید نه من ظواهر را اراده می‌کنم بقیه‌اش دیگر دست خودم است شما حق ندارید که گاهی اخباری‌ها این‌جوری می‌گویند حتی زوالش را هم این‌جوری می‌گویند نمی‌شود اجتهاد بکنید شما چیزهای جدیدی به دست بیاورید ولی یک دیدگاه این است که نه این حق اجتهاد و رفتن در اعماق را به ما سپرده‌اند یعنی ما عینیت‌گراها می‌گوییم که با حفظ معنای اولیه می‌شود در عمق هم سیر کرد و نسبت دادن آنها به متکلم و گوینده و نویسنده شرایطی دارد که آن ظرفیت علمی را داشته باشد که احتمال بدهیم که به ذهنش آمده این حرف‌ها که باید به ذهنش آمده باشد و در قالب لفظ اینها را ریخته باشد به او برمی‌گردد و خود گوینده وقتی ما می‌خواهیم اینها را نسبت به گوینده بدهیم باید احتمال بدهیم این را بلکه احراز بکنیم که او در جایگاهی بوده و شأن و منزلتی را دارا بوده که بتواند این همه معانی را اراده بکند کلام یک آدم عامی که فلسفه‌ای نخوانده است و عمقی ندارد و لو لفظی ما می‌توانیم بازی بکنیم و بگوییم که این معنایش و مقصودش بوده ولی او نمی‌فهمد که شما دارید ملازمات را پایه می‌گذارید دیدگاه آدم‌های وسواسی یا حساسی که تو این محاورات عرفی است که می‌آید می‌گوید که این معنایش این است آن هم که پس اونجوری می‌شود آن هم اونجوری می‌شود صد تا نتیجه به وجود می‌آید بعدش می‌آید اوقات‌تلخی می‌کند ناراحت می‌شود که اصلاً اینها تو ذهنم نبود می‌شود از لفظ این یک بازی کرد و گفت که این معنایش این است آن هم معنایش آن است یک زنجیره‌ای از معانی و ملازمات پیوسته درست می‌کند ولی ما باید احراز اطمینانی بکنیم که طرف این توانمندی را داشته که این معانی مترتب را مقصود بکند و در مقام این هم بوده که اینها را مقصود خودش قرار بدهد و با همین الفاظ آن را بگوید که ظاهراً قرآن و اینها همین را دارد اینکه گفته می‌شود قرآن همیشه زنده است هر بار کسی مراجعه می‌کند چیزهای جدیدی می‌فهمد تو آیات و روایات آمده این یکی از معانی‌اش همین است یعنی خداوند حکیم عالم مطلق بی‌نهایت مدالیل مرتبط با این معنا را در این واجه قرار داده و لذا شما هی بروید جلو چیزهای جدیدی را کشف بکنید

### توانمندی‌های مفسر در کشف مدالیل و لایه‌های درونی

لذا جان کلام این است که در محور دوم که تکامل در عمق و ژرفای مدلول و لایه‌های درونی و کشف ملازمات و ضم مقدمات به هر تعبیری که بگویند خودش یک باری دارد این تکامل در این حوزه عمقی و ژرفایی که نافی آن معنای اولیه نیست این تکامل امکان دارد ولی اعتبار این معانی جدید و معانی عمیق و ژرف معنا پیدایش اینها وابسته به توانمندی مفسر است که بتواند تو عمق برود هر کسی نمی‌تواند تو عمق برود و اعتبار اینها مشروط به این است که خود متکلم هم از این ظرفیت و شأنیت برخوردار باشد که با آن میدان وسیعی را اراده کرده باشد یک دامنه وسیعی این مدالیل و مضامین مورد تأکید و اراده او قرار گرفته باشد در طرف مفسر در پیدایش و کشف این کار است مفسر باید یک توانمندی‌هایی داشته باشد که بتواند این ملازمات را ترتیبی بدهد و ببرد جلو آن توانمندی علامه طباطبایی گاهی در بعضی آیات واقعاً شگفت‌انگیز است که چطور دارند این آیات را ضمیمه می‌کنند چطور این ملازمات را درست می‌کنند می‌رود در اعماق که آدم می‌گوید چطوری در آمد از این آیات این توانمندی مفسر است در اصل پیدایش اینها توانمندی مفسر لازم است.

برای اینکه بگوییم این معتبر است و مقصود مؤلف است برای این نکته دوم این احراز شأنیت متکلم است و اینکه اصل او قد می‌داده تا این دامنه وسیع و شأنش و جایگاه و منزلتش بوده است که در این دامنه وسیع اینها را قصد بکند این ظرفیت و توانمندی در او بوده و لذا این ظرفیت و توانمندی مفسر لازم دارد رفتن به این اعماق و برای اعتبارش ظرفیت و توانمندی و احاطه علمی و شأنی گوینده و متکلم لازم است و الا اگر آن اولی بروند طبعاً کسی تو عمرش نمی‌تواند برود تو این آدم‌های سطحی این‌طور است یک چیزی بفهمد هرچقدر هم این‌ور و آن‌ور برود پرواز ذهنی یک سدی دارد آنجا که می‌رسد دیگر نمی‌تواند برود ابزار فهم او مثل آن دستگاه‌هایی است که چاه را تا فهمش می‌کند ولی یکی نه ابزار فهمش تا صد متر دویست متر می‌رود پایین تا عمق زمین خوب این توانمندی می‌خواهد به اختلاف عقول و استعدادها و ظرفیت‌ها برمی‌گردد ولی گام بعدی این است که بگوییم که این گام بعدی که داریم کشف می‌کنیم در طول آن اولی همه‌اش هم در کنار هم درست است من حالا اینها را درستش کردم در مرحله‌ای از دلالت تصوری آیا تصدیقیه هم دارد یعنی مراد متکلم است این مشروط بر این است که خود متکلم هم یک ظرفیت بالایی داشته باشد احاطه‌ای داشته باشد این دنیا و دریای وسیع را در زیر چشم او قرار بگیرد و بر او احاطه داشته باشد و اراده کرده باشد من هم دارم اراده‌اش را کشف می‌کنم والا خیلی وقت‌ها هم نه تو آدم‌های عادی این‌جوری نیست و لذا ما در فهم یک منبری معمولی یک حدی از معنایش را استفاده می‌کنیم حق نداریم دیگر یعنی ارزشی ندارد که برویم اعماق این الفاظ و جمله‌هایش را تغییر بدهیم و بگوییم می‌خواهیم معانی جدید کشف بکنیم اینها مربوط به خود ما است مربوط به او نیست آن عقلش هم قد نمی‌داد که تا اینجا هست این‌قدر تا عمق را ببیند اصلاً این عمق را ندیده تا بتواند اراده بکند و لذا عمق مفسر در همان دلالت تصوری است کی می‌تواند برود دلالت تطبیقی است و اراده است که این آقا که گوینده است یک منبری معمولی و یک گوینده معمولی نبوده یک آدمی بوده که در این حوزه آدمی بوده که خیلی از اعماق را در نظر گرفته بازهم می‌رود جلو یک وقتی است که می‌شود خدا می‌شود متن قرآنی آن از قرائن و شواهد پیرامونی است و لذاست که در آنجایی که احراز نکنیم می‌گوییم که می‌شود اینها را یک جوری از حرف‌های بوعلی درآورد ولی اینکه او خودش هم تا این اندازه توجه داشته.

جالب این است که ملاصدرا الان یادم آمد ملاصدرا (ره) در اصاله الوجود در حرکت جوهری در وحدت وجود در ده پانزده تا حرف اصلی دارد ملاصدرا در فلسفه در همه اینها می‌آید کلمات قدما را می‌آورد و می‌گوید بله این حرف ما را او هم می‌زد این حرف ما را او هم می‌زد ولی حقیقتش این است که بعضی جاهایش از همین قبیلی است که این مفسر و خواننده‌ای مثل ملاصدرا می‌تواند این حرف را از اصول در بیاورد ولی بعضی‌اش خیلی بعید است که خود آن گوینده اصلاً تا عمقش می‌فهمیده اصلاً ذهنش تا اینجا قد نمی‌داده این حرف‌های جدید است که او دارد می‌فهمد و اینکه بگوید کسی همراه ما هست دارد چی می‌کند والا بعید است که بشود نسبت داد به او که او هم این را می‌خواهد بگوید تا یک حدی می‌شود به او نسبت داد ولی یک حدودی نمی‌شود هر جا آدم نفهمد احراز نکند دیگر نمی‌تواند بفهمد این منطقی نیست نمی‌تواند یعنی منطقی نیست ولی در فهم کلام خدا این‌طور هست ظاهراً یکی از بحث‌هایی است که یکی از پیش‌فرض‌های اصول همین است پیش‌فرض‌های تطبیق همین است که ما شأن من این را یادداشت بکنم که حتماً رو اینها بحث بکنیم این را که ادله و شواهدی وجود دارد که نه آنجا آن‌وقت دو چیز می‌خواهد یکی اینکه شأن این را داشته باشد یعنی احاطه علمی در آن متصور باشد آن‌وقت این در متون دینی است و دوم اینکه بدانیم که بدانیم که در مقام این هم بوده ممکن است یک جایی در مقامش باشد آدم عالم است که در شرایط عادی دارد یک حرف معمولی می‌زند اصلاً در مقام این نیست که این علمش را تا آن اعماق اشراق بکند در این یک چیزی است که می‌گویم در آینده باید بحث بکنیم در این این شأن او هست و قابلیت فهم بی‌پایان دارد در مدالیل این در مورد خدا و این‌ها در مقدماتی که ما در مورد علم خداوند قائل هستیم وجود دارد اما اینکه درصدد این هم بوده این همان کونوا فی مقام البیان است که یکی از مقدمات اطلاق هم هست و آن مقدمه در باب اطلاق می‌گویند و الا خودش که پیش‌فرض‌های مهم لفظی و اعماق معنایی دارد نه قرائن و شواهدی وجود دارد این را باید جدا بحث بکنیم کونوا فی مقام بیان این معانی دقیقه و اعماق معنایی بله خود معانی بعدی هم هست اینها تو معانی بعدی هم امتزاج معنایی است نه اینکه به معنا پی ببریم ولی ما که به رویش تأکید می‌کنیم علتش این است که خیلی وقت‌ها آن می‌گوید که آن‌وقت این‌جوری می‌فهمیدند حالا دارد این‌جوری فهمیده می‌شود این را خود نویسندگان ما هو می‌گویند ببینید چطور دارد عوض می‌شود که ما می‌گوییم اتفاقاً عوض نشد بلکه افزوده شد و آنها هم این نوع تکامل عمقی دارند منتهی همه‌اش قرائت است .

1. - انسان / 2. [↑](#footnote-ref-1)
2. **- علق / 6.** [↑](#footnote-ref-2)
3. **عبس / 24.** [↑](#footnote-ref-3)